

زندگی کتاب‌ها

نقشه تاریخی کتاب‌های بزرگ ادبیات جهان

به انضمام

بیانیه جامع ادبیات کلاسیک جهان

در طرح صد کتاب بزرگ

www.ketab.ir

به‌نام چهارزاد



نشر چهارزاد

*The Life of Books
and
one Historical Map of the Great Books of Word
Litratwr by Behnam Chehrzad*



نشر چه‌زاد

ناشر تخصصی ادبیات کلاسیک جهان

نام کتاب: زندگی کتاب‌ها

اثر: بهنام چه‌زاد

موضوع: صفحه‌آرایی: ویدا رضایی

تألیف: بهنام چه‌زاد

اجرای یارانه‌ای طرح: علی‌احسن سعیدی

نوبت و سال چاپ: اول / زمستان ۱۳۹۰

شمارگان چاپ اول: ۵۰۰ جلد

چاپ: قشقایی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۰۹۴۰-۳-۷

قیمت: ۶۴۰,۰۰۰ تومان

سرشناسه: چه‌زاد، بهنام، ۱۳۵۸ - / عنوان و نام بدیدآور: زندگی کتاب‌ها: نقشه تاریخی کتاب‌های بزرگ ادبیات جهان به انضمام
بیانیه جامع ادبیات کلاسیک جهان در طرح صد کتاب بزرگ/ بهنام چه‌زاد. / مشخصات نشر: تهران: چه‌زاد، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری: ۳۶۴ ص: مصور (رنگی)، نقشه (رنگی). / شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۰۹۴۰-۳-۷
عنوان دیگر: نقشه تاریخی کتاب‌های بزرگ ادبیات جهان به انضمام بیانیه جامع ادبیات کلاسیک جهان در طرح صد کتاب بزرگ.
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا / موضوع: ادبیات -- تاریخ و نقد - Literature -- History and criticism - ادبیات
کلاسیک - تأثیر - Influence - Classical literature - آثار کلاسیک ادبی - Canon (Literature)
رده بندی کنگره ۸۱ PN / رده بندی دیویی: ۸۰۹ / شماره کتابشناسی ملی: ۹۹۸۱۶۱۴ / اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیا

مخارج تولید و چاپ این کتاب بی‌هیچ حمایتی و صرفاً با هزینه شخصی انتشارات انجام پذیرفته و تمامی حقوق این اثر متعلق به ناشر است.
تماس با ما از طریق پیام‌رسان صفحه نشر:

Email: chehrzad pub 1924@gmail.com



entesharat_chehrzad



فهرست

۱۳.....	دیباچه
۱۵.....	پیش درآمد بحث
۲۵.....	زندگی کتاب‌ها
۱۰۱.....	آنچه هست و آنچه باید
۲۰۸.....	زندگی فرزندان بکتاب‌های بزرگ
۲۱۱.....	پلینی مهین
۲۱۵.....	پلوتارک
۲۲۱.....	گلیوس
۲۲۳.....	فرانسیس بیکن
۲۲۷.....	ساموئل جانسون
۲۵۴.....	دبلیو اودن
۲۵۹.....	سنت بو
۲۶۱.....	بیانیه جامع ادبیات کلاسیک جهان
۲۷۷.....	چراغ راه: نقشه تاریخی کتاب‌های بزرگ ادبیات جهان
۲۹۶.....	۱- کتاب‌های مهم فرهنگ آثار
۳۳۶.....	۲- کتاب‌های مهم کتابخانه شخصی من
۳۴۶.....	۳- کتاب‌های مهم صد کتاب بزرگ نشر چهرزاد

دیباچه

اندر جهان هر آدمی باشد فدای یار خود
یار یکی انبان خون یار یکی شمس ضیاء

(مولانا/ غزلیات)

این کتاب هم چراغ راهنمای مطالعه آثار اصیل ادبیات جهان می‌باشد، هم خودشناسی بیشتر در انتخاب کتاب‌های مهم و ارزنده میراث بشری را در بر دارد که در طرح جامع صد کتاب بزرگ ادبیات جهان در دست تولید در این مرکز نام **کتاب‌های بزرگ** به خود گرفته است. همانطور که مواد مطروحه در این اثر موجز، کوتاه کننده مسیر تکامل خوانش آثار گرانبار تاریخ فرهنگ بشری خواهد بود که بیش از فواید کاربردی اما زودگذری مثل ترقی فردی و اجتماعی در دنیای برون یا روابط مدنی، رفاه سیاسی یا مثلاً جلالت تاریخ به هر قصدی جز ارتقای زیبایی‌شناختی فرهنگ، به فایده شریف و مهم‌تر "هنر بخاطر زیبایی" می‌پردازد تا با رشد و کمال بیشتر آحاد جامعه تحول اجتماعی ماناتری را در پی داشته باشد. همان برون رقم زند ضمن آنکه خواننده در این کتاب - اگر قادر باشد تحولی بی‌انتهای در او برانگیزد- ضمن بهره‌مندی از افقی تاریخی از ادبیات، با چگونگی شناخت یک یا چند کتاب مهم میان صدها کتاب آشنا می‌شود، در انگیزه و علاقه پیشین خود تجدیدنظر می‌کند، اصل صرفه‌جویی زمانی در لذت ادبی، تاریخی، اندیشگی و ... را می‌آموزد، جنس ترجمه‌گرانی‌های را می‌شناسد و به دایره معلومات یا میزان کمال پدید آورنده کتاب (مؤلف یا مترجم) و انتخاب‌هایش واقف می‌شود که یا او را همچنان بپذیرد یا به صرافت بدنبال مرجعی فراتر از او برود، همانطور که این خدمت می‌تواند در شناخت بیشتر نویسندگان از ادبیات و فرهنگ اصیل جهان و ایده‌پردازی برای کتاب‌هایشان مؤثر افتد. از آنسو فایده این کتاب برای اهل فن و مترجمان نیز این خواهد بود که هم درصدد انتخاب‌های مهم‌تری برای تولید اثر در زبان ارجمند پارسی باشند و هم وقوف بیشتری بر آسیب‌شناسی امروز رکود و زوال فرهنگ اصیل بیابند، چنانکه دست آخر نویسنده، مترجم و خواننده و به تبع ناشر هر کدام با ایده‌ی بدیعی در حرکت فرهنگی آشنا خواهند شد که می‌باید روشن‌ترین جُرمومه تکاپوی روح باشد.

اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (قرآن کریم / سورة طلاق ۱۲)

نشر چهارزاد زمستان ۱۴۰۳

پیش درآمد بحث

پاییز یک سال قبل (۱۳۹۴) با جمعی از دوستان از یک محفل هفتگی ادبیات (شاهنامه خوانی و ...) در کتابخانه شمیرانات بر می‌گشتیم و معمولاً یکی دو ساعت پس از اتمام جلسه با یاران تفرّجی در باغ فردوس^۱ می‌کردیم و مباحث باقی‌مانده از جلسه را پی می‌گرفتیم یا گاه همین بحث‌ها را هنگام صرف آشی گرم در غذاخوری فرانکفورتر آن دست خیابان ادامه می‌دادیم. یکی از معاشران که شناخت چندان جامعی روی ادبیات جهان نداشت اما چند کتابی از مورخان کلاسیک خودی (مسعودی، یعقوبی و ...) خوانده بود پرسشی کرد که مرا که حداقل سی سالی از شیفتگان تعلق خاطر به ادبیات جهان بودم دچار تغییری جوهری در جنس نگاهم به ادبیات و کتاب کرد! حتی حالا که به گذشته فکر می‌کنم و این گذشته یعنی نوجوانی خود را با بچه‌های نوجوان این نسل قیاس می‌کنم می‌بینم من از چهارده سالگی (۱۳۷۳) با چه شوق نادری به خیابان انقلاب جلوی دانشگاه می‌رفتم و تقریباً در هجده سالگی حدود دو هزار کتاب از آثار ترجمه شده ادبیات جهان مجموعه کرده بودم که البته عمده آنرا مدیون کتاب کوچک شناخت نویسندگان (مسعود مولیایی پاییز ۱۳۷۳ نشر علم و ورزش) بودم و یادم می‌آید از همان اول که با ماکسیم گورکی از نویسندگان روس شروع کردم (و حاشا نمی‌کنم که البته نویسندگان معاصر ایران برخلاف کلاسیک‌های قرون زرین ادبیات فارسی آنقدرها برایم جالب نبودند چرا که احساس می‌کردم وزن نبوغی که در آثار نویسندگان غرب

۱. عمارت محلل و باغی قدیمی از دوره قاجار واقع در ابتدای خیابان ولیعصر تهران (از تجریش) تمامی حس رهروی لذت تفرج‌گرانه ما از میدان تجریش شروع و به باغ فردوس ختم یا برعکس انجام می‌شد. حداقل برای من هیچ کجای تهران آرامش قدم زدن در این مسیر را ندارد که سبب آن انگاره نوعی احساس جدایی و صعود لذتبخش از پلستی جاری در تمام شهر است!

می‌دیدم در آنها وجود نداشت) این عبارت از داستان کوتاه هدف ادبیات او در ذهنم نقش شده بود که: «شما نویسندگان اصلاً چه خدمتی به بشر کرده‌اید؟» و راوی در آنجا پاسخ می‌دهد که: (صرف نظر از آن که خدمت را لزوماً در زمینه فن آوری فرض کنیم یا نه) «هدف ادبیات می‌باید این باشد که هر لحظه از زندگی، آری هر لحظه از آن واجد مفهومی متعالی باشد!» و بعدها این عبارت در ذهنم به این سخن ارزشمند مارسل پروست پیوند خورد که: «یگانه شکل زندگی که برآستی به حقیقت می‌پیوندد ادبیات است!» اما این هر دو چندین سال بعد با این سخن شاهکار جان راسکین^۱ به فرجامی معقول رسید که «بزرگ‌ترین کتاب‌ها کم‌اند درست به‌سان الماس در دل کوه‌ها» و همین شد که صرف نظر از جو زندگی متزلزل جوانی در انتخاب کتاب‌ها، عمیقاً به این دریافت متقلبانه رسیدم که: اولاً تمام کتاب‌های دنیا ارزش خواندن ندارند و دوم کتاب‌هایی برآستی بزرگ و ارزشمندند که ارزش آنها به موازات رشد و کمال ما کاهش می‌یابد و شرطی که برآستی در مسیر رشد باشیم اما آیا برآستی رشد را چه کسانی تعلیم می‌دهند؟ استادان بزرگ یا بزرگ‌ترین نویسندگانی که ما با تعریفی خاص به آنها نام بزرگ می‌دهیم بدان معنا که مثلاً گرچه داستایفسکی برای من در اول جوانی نویسنده‌ای بزرگ بود اما در میانسالی به بعد از درجه اعتبار فرو افتاد و دیگر تمایلی به خواندن آثار رنج‌انگار او نداشتیم در صورتی که برعکس جزالت و حکمت آثار تولستوی هنوز در زندگی‌ام اهمیت دارد و یادم نمی‌رود دهه هفتاد با چه شور و شوقی سونات کرویستر، مرگ ایوان ایلیچ و ... از آثار او را می‌خواندم!

بدین ترتیب بی‌آنکه بدانم از همان نوجوانی با نویسندگان دنیا زندگی می‌کردم، کسانی که بسیار موثرتر از فیلم‌ها یا آدم‌های زنده‌ای که میانشان زندگی می‌کردم قهرمانان و قلندران خیالم بودند؛ خیالی که خود معنای ناب زندگی حقیقی‌ام بود.

۱. (John Ruskin (1819- 1900) متفکر بزرگ تصویر، نقاشی، طبیعت و هنرهای تجسمی اسکاتلندی با کتاب معظم پنج جلدی نقاشان پیشگام: Modern Painters. گزیده‌ای از آثار او در دوره کتاب‌های بزرگ ادبیات جهان، نشر چهرزاد می‌آید.

باری صحبت‌ها با دوستان به کافکا و نیچه رسیده بود که او با صراحت پرسید: «خب به نظر شما فلان نویسنده چه می‌گوید؟ ماهیت تفکرش چیست؟ ببینید طفره نروید اصلاً اصل تفکرش، حرف حسابش چیست؟ یعنی خودمانیم چه چیز کف دست آدم می‌گذارد؟»

و بعدها بی‌آنکه بدانم همین عبارت «چه چیز کف دست آدم می‌گذارد؟» موجب تحول سهمگینی در ناخودآگاه علاقه من به کتاب، تجدید نظر در قهرمان‌هایم در این دنیا و سریان آن به آگاهی‌ام در نگاه به ادبیات، کتاب و نویسندگان شد. گفتم: بین دوست عزیز، چیز آنقدرها قابل بیانی نیست. آثار یک متفکر را خود شما باید بخوانید تا با عمق خودتان آنرا دریابید. یا گاه هنر قرار نیست چیزی جز ایجاد یک حس متفاوت به آدم بدهد. و جالب است که نگفتم متعالی چون انگیزه همین بحث باعث شد تا فرق میان متفاوت و متعالی را درک کنم!

باز پرسید: «گفتم که مثلاً بفرمایید لب مطلبش چیست؟ شما که خوانده‌اید بگویید؟ این کتاب‌ها چه چیز به ذهن دانش من می‌افزاید؟ حتماً اجازه می‌دهید در این مورد هم اکیداً فایده‌گرا باشم؟ همین؟ خط مصری، بت سازی حظ حسی و دیگر هیچ؟ اصلاً فایده کتاب چیست؟ چه عمارتی در ذهن ما بنا می‌کند که چند سال بعد فرو نریزد؟ شما که خودتان نویسنده هستید باید بگویید و خواهشاً جواب‌های ملالت‌بار ندهید: خب یک لذت و خوشامد روانی و آموزنده است یا...»

من که به نظرم جواب کاملی داده بودم و مثلاً کوشیدم کافکا یا نیچه را در یک جمله برایش خلاصه کنم، با اتمام آن روز یکی دو ماهی با این فکر دست به گریبان بودم و از خود می‌پرسیدم: «راستی سوال پُر بیراهی هم نبود هر چند مثلاً کسی کافکا یا نیچه را بخاطر این نمی‌خواند که خط مستقیمی از پیشرفت عملی زندگی در اختیارش بگذارد یا در آنها بدنبال منفعت یک کتاب علمی یا روانشناختی به معنای خالص آن بگردد (هر چند در اوان جوانی تفکر، آدم بی‌آنکه پایه‌ای از تعالی داشته

۱. و فایده‌گرا به پندامی‌ترین معنای آن چون به تعالی‌گرایی پیوند می‌خورد (و تعالی که در مقام نور یک تعریف بیشتر در حکمت ندارد) به حقیقی مقبول می‌رسد.

باشد از این متفکران برای خود قهرمان می‌سازد) بلکه اتفاقاً نویسندگانی که قدرت آفرینش اصلی‌شان داستان بوده است (مثل کافکا) ارزش ادبی ذاتی خود را دارند و ما از این جهت به ایشان قدر می‌نهیم که همت‌شان آفریدن جهانی قابل تأمل از انگاره‌های ذهنی‌شان از روابط جهان بوده است حتی فیلسوفان، شاعران، متفکران رمان‌نویس یا ... که دست بالا آثارشان حاوی مخابره‌ای از پیامی غیبی یا عرفانی چون رهاوردی برای ما بوده است و قطعاً به دلیل روحی‌ترین نیازهایمان البته که می‌توانیم فایده‌گرایانه نیز به آنها نگاه کنیم چرا که بزرگ‌ترین سودمندی ایشان، علاوه بر ارائه حقیقتی ناب و تردیدناپذیر از روابط و حقائق جهان، بخشیدن فرهنگ به زندگی گاه بی‌دست‌آورد ما و گرمی دل‌هایمان برای امید داشتن به چیزی‌ست. این نویسندگان همیشه نویسندگان محبوب ما خواهند بود.

خب حداقل موضوع برای خودم روشن شد زیرا دریافتم که با این تفسیر، قسمت اعظم افکار یا نوشته‌های رسانه‌ای که در این دنیا قلم زده‌اند برآستی به هیچ درد ما نخورده است.^۱ چرا؟ صرفاً از آن جهت که حتی اگر مطلبی خواندنی بوده در حافظه دراز مدت ما تا چندین سال بعد و به موازات تکامل مان دوام نیاورده مگر تکامل روحی خاصی طی نکرده باشیم که البته این حقیقت تلخی برای افراد خود فریب و تبیل است! هر چند ما همیشه قسمت مغتنم و بیشتری داریم که به نبوغ‌شان بیالیم و از دولت وجود آنها به جرگه فرهنگ بشری پیوندیم بدین معنا پس می‌باید مراقبت باشیم وقت بازگشت ناپذیرمان را پای کتاب‌های صرفاً سرگرم کننده تلف نکنیم (هر چند امروز داریم قسمت اعظم همین وقت را پای جاذبه‌های برنامه‌ها یا رسانه‌های تصویری و مجازی از همین نوع هدر می‌دهیم) زیرا حافظه ما ارزشمندترین تغییرات را حفظ می‌کند و نغزترین سخنان را در یادمان خود نگاه خواهد داشت. به زبان دیگر امکان ندارد کتابی واجد تاثیری چنان قوی باشد و ما از آن باری بر نگیریم یا عمیقاً با آن زندگی نکنیم و در اینجاست که خطر بودن امر

۱. بخصوص هر چه جذاب‌تر، زرق‌تر اما بی‌محتواتر بوده و جز بازی با تفکر یا کلام نبوده‌اند یعنی به هیچ حقیقت ابدی نزدیک نشده‌اند!

ترجمه یا یادگیری زبان اصلی اثر برای خواندن آثار آشکار می‌شود زیرا در میان کارهای ترجمه شده پس از مشروطه در ایران به ندرت می‌توان کتابی یافت که به طرزی آگاهانه برای شما مبدل به نیازی ضروری گشته حتی در کنار سفره غذا نیز از خواندن آن دست نکشید و به جان دوستش بدارید مگر اتفاقاً میزان رشد عقلانی شما با میزان جاذبه آن کتاب یکی باشد که باز دلیلی بر برتری آن کتاب نیست چه این ضعف در تألیف باشد یا ترجمه. از آنطرف این واقعیت بخصوص زمانی آشکارتر می‌شود که خوانش چاپ‌های نفیس از کتاب‌های پُرطمطراق (کتاب‌هایی که بخصوص البته در زبان اصلی همه چیز تمام‌اند و اصطلاحاً نام آنها را کتاب روز می‌گذارند) و بخصوص عمده کتاب‌های تألیفی معاصر و امروز، موجب کوچک‌ترین دگرگونی پایا^۱ در حافظه ما نمی‌شود زیرا از قضا و شاید بختیارانه میزان چنگ به دل زدن‌شان هیچ نسبتی با میزان سرمایه‌گذاری مؤلف، ناشر یا مترجم برای تثبیت کار نه چندان دلکش خود ندارد. نه آنقدر که حتی امروز تألیف - ترجمه‌های شایسته و جذاب نابغه ارزشمندی چون مرحوم ذبیح‌اله منصوری باعث جلب توجه و عمومیت دادن به افراد مبتدی و کتاب‌خوان‌های غیر حرفه‌ای می‌شود. پس براستی ایراد کار کجاست؟ کتاب خوب چیست و اگر وابسته به علاقه و مسئله مقتضی سن خواننده نیست می‌تواند وابسته به چه باشد؟ بخصوص که اغلب با این پاسخ سفیهانه مواجه شده‌ام که مثلاً وقتی کتاب بسیار مهم و قابلی را به کسی پیشنهاد کردم گفته است: «نه آن کتاب فعلاً مسئله من نیست!».

از طرفی ببینیم یا بیشتر فکر کنیم که یک تألیف یا ترجمه خوب چه تعریفی دارد؟ یا مثلاً چرا تألیف نزد قشر مهمی از کتاب‌خوانان در ایران ارج و قربی ندارد که باید آسیب‌شناسی شود. آیا صرف حضور یک کتاب پرزرق و برق با قیمتی آنچنانی از ناشری معروف روی پیشخوان کتاب‌فروشی‌ها - که انتخاب‌شان نیز نه بر مبنای میزان کمال کتاب که بر مبنای خوشامد کتابفروش (که عموماً هم یک کتابخوان نیست) یا فقط معروف بودن و سابقه زمانی ناشر و ارادت پولی و معیشتی کتابفروش

۱. به معنای متعالی و تغییرناپذیر چرا که ارزش یک کتاب خاص با چند دهه گذران عمر خواننده کم نمی‌شود.

به او استوار است - برای مُجاب ساختن ما کافی‌ست؟^۱ مُعرف این کتاب‌ها می‌باید چه کسانی باشند؟ ما چرا باید کتاب بخوانیم؟ حیاتی‌ترین نیاز روحی و روانی ما به خواندن کتاب تا چه اندازه به اصل یا جرثومهٔ تربیت یا فرهنگ ذاتی روح ما مربوط است؟ پس: به معنای شریف و روسویی کلمه آیا روح و طبیعت وجودی خود را چقدر می‌شناسیم؟ آگاهی‌مان را و خوراک آنرا؟ آیا ما ذاتاً میل به ادبیات رنج شکاف و شر انگار داریم که آیا می‌شود خود از معلومات آن آگاه نباشیم؟ یا به ادبیات رهاننده، شادی‌آور و نور که اتفاقاً حقیقت نیاز آگاهی ما را می‌سازد؟ که همین کنجکاو۱ البته انکارناپذیر مرز بین هنر و هنر نما را آشکار می‌کند. از طرفی آیا کتاب خوب ما را از چه چیز آگاه می‌کند یا چه لذتی به ما می‌دهد؟ آیا هر آنچه به عنوان کتاب روز، نوبل گرفته یا انتخاب ناشر معروف (برند) یا فلان مترجم بازار پیدا کرده یا در اماکن سرمایه‌داری عرضه می‌شود لزوماً می‌تواند معیارهای شایستهٔ همان کتابی را داشته باشد که ما در این مقال آنرا کتاب بزرگ می‌نامیم؟! و نه آیا برای رسیدن به چنین جوابی خطیر می‌باید دو چیز را خوب بشناسیم.

۱- ذات حقیقی انسان و ذات متغیر یا مجعول او
 ۲- تاریخ آنچه انسان در زیر بنایی‌ترین خاسته خود یعنی ادبیات آفریده است که یا ثبت مستند وقایع بوده‌اند (که در تاریخ هزاره‌های پیشین آسیا کمتر داشته‌ایم) یا خلق اثری هنری یا شاعرانه به تبع الهام سروش (میوز) نابغه بوده است که فرنگی‌ها بر آن نام بل لیتق (Belle lettres) نوشتار زیبا در آثار ادبی از جمله شعر، داستان، درام و ... گذارده‌اند.

از آنطرف آیا ما چقدر به این واقعیت احاطه داریم که کتاب یعنی بیانات یک انسان خاص یعنی نویسندهٔ آن اکنون دارد با نوشتن آنچه از ماورای خود دریافته (سروش غیبی یا میوز که ظاهراً مرغوب و نامرغوب دارد) چیزی را به عنوان اهدای

۱. و بدیهی‌ست این حکم به معنای مبتذل بودن یا عدم ابتذال مطلق تمام ناشران معروف نیست همانطور که به معنای ابتذال یا عدم ابتذال مطلق تمام ناشران غیر معروف هم نیست.

یک عطیه با ما در میان می‌گذارد؟ بی‌شک در اینجا آنچه پیش از همه می‌باید آسیب شناسی شود این است که انسان‌ها بر سه گروه‌اند:

- ۱- فاقد فرهنگ زیبایی شناسانه گیرم دارای یک فرهنگ معمول و رسمی.
- ۲- در گذار از مرحله بی‌فرهنگی به فرهنگ (با قید این شرط که گر چه عمده آنها از بستر پیشافرهنگ برخاسته‌اند اما آنچه به عنوان فرهنگ بدان نیل پیدا می‌کنند قابل تأمل است).

۳- دارای فرهنگ والا یا متعالی که به لحاظ حکمت یا دستکم رازورangi آن، ترجیح ما در اینجا آن تعالی موصول به نور الهی‌ست که در فرزangi نوابی چون سهروردی روشن می‌شود و بنابراین هر آنچه فاقد این ویژگی‌ست گر چه فرهنگ است اما از نوع کامل آن نبوده بیشتر فرهنگ ناست^۱.

و آیا همین جایگی زیربوستی و سقوط دهنده ابتدال فرهنگ نما به جای فرهنگ نیست که موجب می‌شود هنوز آثار مهم تاریخ ادبیات جهان را نه بشناسیم و نه در صدد برگردان آنها باشیم؟ نه خود خوراک‌رسان بازار یعنی مؤلف یا مترجم یا ناشر در عموم موارد هنوز درس کامل شناخت جغرافیای تاریخی ادبیات جهان را نخوانده و در نتیجه بازار فرهنگ، مبدل به سیاه‌باز و لاهت در جامهٔ درایت می‌شود! ما در اینجا کوشیده‌ایم ضمن آسیب شناسی گذرایی از این عوارض دامن گرفته در تربیت فرهنگی و هنری نسل نوین، دستکم به حدود هزار و اندی اثر مهم و صد و اندی اثر گزیدهٔ تاریخ ادبیات جهان اشاره کنیم تا خوانندهٔ روشن ضمیر و شریف ما بیش از پیش دانش خود را به چالش کشیده، تکمیل نماید یا حداقل بیاموزد که قهرمانان راستین ادبیات و عوامل آن می‌باید از چه جنسی باشند تا او

۱. آنچه به کرات دیده‌ایم و می‌بینیم وجد مفرط طبقهٔ گروه اول مثلاً از دیدن فیلم‌های سینمایی یا سریال‌های تلویزیونی‌ست یعنی با چنان باوری به قهرمانان ماجرای فیلم می‌نگرند و آنرا باور می‌کنند که نه انگار اینها ساختهٔ ذهن یک آدم هستند که شاید به مرتبهٔ والای الهام هنری (البته در عموم موارد) هم نرسیده باشد! برعکس قهرمانان ادبی در نوع ایده‌آل آن به ندرت بوی ساختگی بودن می‌دهند چه به حقیقتی ملهم متصلند مثل شخصیت‌های بهشت گمشدهٔ میلتن یا بهشت دانه یا مغانیان حافظ یا سمک عیار یا قصص انبیا عتیق نیشابوری در تفسیر تربت جام یا ...

وقت ارزشمند خود را صرف آنها نماید و بهتر بداند که چرا یگانه ترقی حقیقی انسان ترقی فرهنگی اوست و از خود بپرسد که کتاب‌های خوب را چه کسانی نوشته‌اند؟ چه وقت اثری هنری اثری کلاسیک می‌شود؟ و واژه گرانبار کلاسیک به معنای حقیقی خود از آمیختن با چه هویت‌های مبتذلی ابا می‌کند؟ چرا یک ترجمه ارزشمند از کاری نه چندان ارزشمند اتلاف وقت است؟ آیا باید لزوماً تمامی رمان‌های نویسندگان معروف دنیا را بخوانیم؟ چرا عموم نویسندگان معاصر ایران در حد نوعی بومی‌نویسی می‌مانند و استعداد آفرینش رمان در سطح آنچه به انتلکتوال (در معنای ما از کلمه: تعقل برین) موسوم است در آنها آنقدرها بارز نیست که در نویسندگان بزرگ اروپا؟ در نتیجه چرا نویسندگان معاصر ایران قابلیت جهانی شدن یا کلاسیک شدن نیافتند و در حد مصرف داخلی بازاری متوهم و عوام پسند باقی ماندند؟ آیا ترجمه کامل آثار مهم تاریخ ادبیات جهان طی برنامه‌ای مدون، نسل‌های آینده نویسندگان وطنی را آنقدر رشد می‌دهد که لاقبل به شکاف عمیق معرفتی خود با دوران‌های زرین ادبیات کلاسیک پارسی از قرن چهارم تا قرن هشتم هجری و فوت حافظ و واقف شوند؟ آیا خواندن شماری رمان مصرف چون بینوایان، جنگ و صلح، دن کیشوت، سه تفنگدار و ... یا ترجمه کامل آثار نویسندگان بزرگی چون چخوف، تولستوی و ... به منزله اتمام کار ما با کل میراث تاریخی ادبیات جهان است؟ آیا رکود فرهنگ و چیرگی ابتذال از طریق ماهواره‌ها و شبکه جهانی اطلاعات (اینترنت) و دیگر جاذبه‌های بصری امروز مثل سریال‌های بی‌ارزش و تجاری تلویزیونی یا فیلم‌های سینمایی بی‌ارزش‌تر از آن که ارکان تربیتی اجتماع را مسموم ساخته، مطلقاً نتیجه رهاورد ناگزیر "زمانه" است؟ همانطور که موسیقی‌ها و

۱. بدیهی‌ست اگرچه در این فرصت پرداختن به ارزش‌های ذاتی ادبیات کلاسیک اعصار زرین ایران (قرن ۴ تا ۸) برای ما ارجح‌تر از نقد ادبیات داستانی یا شاعرانه معاصر ایران است اما این حقیقت البته به معنای سوءتفاهم کشیدن رقم بطلان بر کلیه آثار معاصر نیست که شاید معدودی قابلیت جهانی و ابدی داشته باشند و هواداران خود را سیراب کرده‌اند اما پر واضح است که بخاطر شرایط اجتماعی-سیاسی یا چپ زدگی یا فدایی بازی‌های سیاسی یا ... پس از ۱۲۸۰ در ایران آثار پدید آمده به بیشترین گسست خود با میراث عصر زرین ادبیات کلاسیک پارسی رسیدند و سقف نامطلوبی برای سلیقه عموم ایجاد کردند هر چند در اینجا دوران طلایی ترانه‌سرایی دهه پنجاه را استثنا می‌کنیم که حتی از نمونه‌های جهانی خود هم فراتر بود.

اشعار سخیف ضایعه‌ای جهانی در تمام کره زمین بوده و فرهنگ اصیل در دوران اغمای ناگزیر خود سر می‌کند؟ آیا هر کتابی که داعیهٔ رشد فردی، انگیزشی یا ترقی یک شبهٔ آدم‌ها در وجوه اجتماعی، عقیدتی، سیاسی و ... را دارد براستی کتاب موجهی است؟ و در این صورت نه آیا مهم‌ترین حرکت جوهری امروز ما گریختن از ابتذال به سوی فرهنگ یا "انقلاب بازگشت" می‌باشد؟ چگونه می‌توان ذهنیت جوان را از این که قهرمانش یک عنصر مبتذل گشته تغییر داد؟ و تا مادام که آبشخور تغذیهٔ معنوی جوان، انتخاب مترجم، ناشر و ... به معنای غیر حرفه‌ای آن است نه آیا می‌باید به اجماعی عمومی در تربیت کلی مترجم و ناشر همت گماشت که البته وظیفهٔ مربوط متولی امر است؟ و سوالات بی‌شماری از این دست که اگر ما هم در اینجا پاسخی به آنها ندهیم آنقدر امیدوار هستیم که در این واپسین روزگار بدرو با فرهنگ و ادبیات قدیم و تغییر ماهیت زیرپوستی فرهنگ اصیل به ابتذال در عصر جدید که نسل‌های تابع خود را می‌سازد، با طرح متعدد آنها یا حداقل به نیمی از جواب و علاج نزدیک گردیم یا نه؟ شریف را وادار به یافتن پاسخی برای آن نمائیم. و در آخر این که چه تعهد ژرفی به زندگی فرهنگی (زندگی کتاب) تربیت نسل جوان داریم و فقط کافی نیست در مقام ناشر و ناشر ادبیات را آنقدر باز تولید کنیم که در ضمن سودجویی اقتصادی خود، روان مضای جوان مہیای شکل گرفتن را یا به زیور قهرمانان مبتذل می‌آراید یا قهرمانان امروزی مذبوحی را از نو پرورش می‌دهد که ذاتاً دارای قابلیت کافی برای حرکتی بالنده به سوی معرفت حقیقی نیستند و اینها از دغدغه‌های هر دلسوز فرهنگ است؛ گویانکه بی‌تردید فقدان تربیت کافی ما در مقام نویسنده، مترجم و ناشر به انحراف و سقوط اخلاقی هر چه بیشتر آنها کمک کند تا کل زندگی حقیقی با کتاب محتاج احیاء بازگشت دوباره به روزگاران زرین خود باشد آن روزگار که اولین و مهم‌ترین مشغولیت انسان زندگی با کتاب بود.